

## لیبرالیسم و فمینیسم لیبرال-رادیکال: در سده‌ی ۱۹

دکتر محبوبه پاک‌نیا\*

استادیار پژوهشکده‌ی زنان، دانشگاه الزهرا

### چکیده

فمینیسم لیبرال، بیش‌تر، جنبشی به نظر می‌آید که می‌خواست بر پایه‌ی اصول لیبرالیسم و با پرهیز از رادیکالیسم، حقوق اولیه‌ی زنان، یعنی آزادی و برابری، را به وسیله‌ی استدلال و در قالب قانون به دست آورد، اما با ایستادگی و مقاومت لیبرالیسم، که خود نیز ارزش‌های آزادی، برابری، و تکیه به روش‌های استدلال عقلی و تلاش قانونی را تبلیغ می‌کرد، روبه‌رو شد. این نوشتار برای اثبات این فرض که دلیل ایستادگی فرهنگ و سیاست‌لیبرالی در برابر خواسته‌های فمینیسم لیبرال تعارض قدرت بوده شکل گرفته و در کنار آن به بررسی واکنش فمینیسم در برابر این مسئله نیز پرداخته‌است. بر پایه‌ی این پژوهش، لیبرالیسم، پس از آن که به کمک درآمیختن فشار عینی و فشار فکری یا ترکیب قدرت و استدلال، گفتاری چیره را آفرید، تنها توانست سامانه‌ی کهن. انحصار را اندکی بازتر کند، نه این که آن را کنار بزند. فمینیسم لیبرال نیز می‌خواست، به همین ترتیب و با استفاده از سخنان فیلسوفان لیبرال، راستی. خود را به سامانه‌ی لیبرالی اثبات کند، اما کم‌کم ضرورت به‌کارگیری فشار و دگرگونی تعادل قدرت را درک کرد و سرانجام توانست، همچون خود لیبرالیسم، به کمک چیزی بیش‌تر از استدلال، یعنی قدرت، مطرح شود. به دلیل آن که بخشی از منابع این فشار و قدرت‌ورزی را گرایش‌های رادیکال‌تر. درون جنبش فمینیسم لیبرال سده‌ی ۱۹ فراهم آورد، می‌توان این جنبش را فمینیسم لیبرال-رادیکال سده‌ی ۱۹ نامید. روش این پژوهش تحلیلی-تاریخی، و گردآوری داده‌ها به صورت کتابخانه‌یی است.

### واژگان کلیدی

لیبرالیسم؛ فمینیسم؛ فمینیسم لیبرال؛ فمینیسم لیبرال-رادیکال؛ قدرت؛ استدلال؛

فمینیسمی که در سده ۱۸ پدید آمد و در نیمه‌ی اول سده ۱۹ رشد کرد، بیشتر، به فمینیسم لیبرال شناخته‌شد، اما در نیمه‌ی دوم سده ۱۹ فمینیست‌هایی دیده‌شدند که از نظر رادیکالیسم، با پیشینیان خود تفاوت داشتند؛ یعنی تفسیرهای متفاوت از وضعیت ناخوش‌آیند زنان و دیدگاه‌های گوناگون در باره‌ی بهبود آن به پیدایش دست‌کم دو دیدگاه کلی انجامید؛ دیدگاه اول، که ستم‌دیدگی زنان را پی‌آمد نابرابری حقوق سیاسی و اجتماعی زنان و مردان می‌دانست و بر این باور بود که می‌توان با برابر کردن حقوق سیاسی و اجتماعی‌مشکل را از میان برداشت (لیبرال)، و دیدگاه دوم که دلیل ستم‌دیدگی زنان را فرمان‌برداری آنان از مردان می‌دانست و در پی پایه‌ریزی جامعه‌ی بود که مردان از آن رانده‌شده‌باشند و بن‌یادهای فکری، دینی، و اقتصادی بر پایه‌ی اندیشه‌ها، خواسته‌ها، و مصالح زنان شکل گرفته‌باشد (رادیکال). بدین ترتیب، می‌توان کسانی چون فرانسوا پولن دو لا باره<sup>۱</sup>، نگارنده‌ی کتاب *تساوی دو جنس*<sup>۲</sup>، و ماری ولستون‌کرافت<sup>۳</sup>، نگارنده‌ی کتاب *احقاق حقوق زن*<sup>۴</sup>، را فمینیست لیبرال، و دیگرانی چون ماری استل<sup>۵</sup> و شارلوت پرکینز گیل‌من<sup>۶</sup>، نگارنده‌ی رومان *هرلند*<sup>۷</sup>، را فمینیست رادیکال نامید. دسته‌ی دوم اصالتاً لیبرال بودند، ولی کم‌کم به سوی هدایت‌ناپذیر بودن همه یا بیش‌تر مردان گراییدند و فمینیسمی را دنبال کردند که در پی جامعه‌ی زنانه و ایستاده در برابر مردان بود. عموماً فمینیسم لیبرال را دارای ایده‌های آسان‌گیر و روش‌هایی آشتی‌جویانه، و فمینیسم رادیکال را دارای ایده‌های سخت‌گیر و روش‌های مبارزه‌جویانه می‌دانند و این دو جریان فمینیستی سده ۱۹ را در برابر هم قرار می‌دهند، اما اگر فمینیسم لیبرال را فمینیسمی بدانیم که از فلسفه‌ی لیبرالیسم سده ۱۸ الهام گرفته‌است، نیازی نیست هم‌واره آن را دارای درخواست‌هایی سطحی و قانونی بدانیم؛ همان گونه که لیبرالیسم نیز این گونه نبود و برای اهداف خود به جنگ داخلی (انگلستان سده ۱۷) و انقلاب (فرانسه سده ۱۸) روی آورد؛ بدین ترتیب، فمینیسم رادیکال سده ۱۹ از اصول لیبرالی سرپیچی نکرده‌است و می‌توان آن را لیبرال فمینیسم رادیکال یا فمینیسم لیبرال-رادیکال نامید.

پرسش در باره‌ی چه‌گونگی الهام گرفتن فمینیسم لیبرال از اصول فلسفه‌ی لیبرال، یافتن دلیل این که چرا دنیای لیبرال اصول برابری و آزادی-ساخته‌ی خویش را به‌دشواری به حوزه‌ی زنان گسترش داد، و نیز بررسی واکنش فمینیست‌ها از مسائلی بود که زمینه‌ساز

<sup>1</sup> De la Barre, François Poulain (1647-1725)

<sup>2</sup> De l'Égalité des deux sexes, discours physique et moral où l'on voit l'importance de se défaire des préjugés (1673, Paris, France: Chez Jean du Puis)

<sup>3</sup> Wollstonecraft, Mary (1759-1797)

<sup>4</sup> A Vindication of Rights of Woman: With Strictures on Political and Moral Subjects (1792, Baltimore, MD, USA: Penguin)

<sup>5</sup> Astell, Mary (1666-1731)

<sup>6</sup> Gilman, Charlotte Perkins (1860-1935)

<sup>7</sup> Herland (1915, The Forerunner (serial); 1979, New York, NY, USA: Pantheon Books (book))



شکلگیری این پژوهش شد. بر پایه‌ی فرض پژوهش، قدرت بخش کامل‌کننده‌ی استدلال برای رسیدن لیبرالیسم به برتری بود و در حقیقت، اصل نیروی جنبش لیبرال را منافع و قدرت بورژوازی تشکیل می‌داد و ایده‌های برابری و آزادی در کنار این منافع و قدرت کارساز بود. لیبرالیسم، به پشت‌گرمی منافع یک لایه از جامعه، می‌خواست انحصار اشرافی را با انحصاری کمی فراگیرتر جای‌گزین کند، نه این که آن را براندازد. فمینیسم لیبرال نیز، به همین ترتیب، کم‌کم دریافت که به باورها و ارزش‌های برگرفته از فلسفه‌ی لیبرال به عنوان حاشیه‌یی در کنار متن منفعت و قدرت نگاه کند و مانند جنبش لیبرالی، با واقع‌بینی و قدرت راه خود را باز کند؛ پس انگیزه و حرکت فمینیست‌های لیبرال را به سوی رادیکالیسم سده‌ی ۱۹ نمی‌توان سرپیچی آنان از لیبرالیسم به شمار آورد.

### فمینیسم؛ لیبرالیسم گسترش‌یافته

لیبرالیسم، به عنوان یک فلسفه و یک ایده‌تولوژی برای مبارزه، ریشه در رخداد‌های مهم آغاز عصر رنسانس، اصلاح دینی، و انقلاب علمی و صنعتی داشت. رنسانس را می‌توان کشف دوباره‌ی انسان، پس از گم شدن او در سده‌های میانه به شمار آورد (بورکهارت<sup>۱</sup> ۱۳۷۶) و اصلاح دینی را پذیرش ارزش فردی انسان‌ها، دادن حق انتخاب در فهم دین، و انجام مناسک دینی، بدون میان‌جی‌گری کشیش (اراسموس<sup>۲</sup> ۱۳۸۲) دانست. این پشتوانه‌های فکری، هم‌گام با بستری گسترش یافت که ارزش و اهمیت خود را در عمل، و به صورت پیدایش کارآفرینانی تجاری و صنعتی، به عنوان طبقه‌ی متوسط، نشان داد. این طبقه خواستار حقوقی مانند برابری همه در برابر قانون و داشتن جواز برابر برای کار، مالکیت، و بهره‌برداری بود (آربلاستر<sup>۳</sup> ۱۳۷۷).

با تعریفی ساده از لیبرالیسم، که بر پایه‌ی آزادی و برابری شهروندان و نادیده گرفتن امتیازهای ویژه‌ی اشراف و قدرت بی‌چون‌وچرای پادشاهان شکل گرفته‌است، می‌توان فمینیسم را دست‌آورد لیبرالیسم دانست، زیرا مهم‌ترین شعارهای لیبرالیسم، به شکلی منطقی، زنان را هم به این فکر واداشت که اگر انسان‌ها برابر و آزاد اند، این اصل می‌تواند زنان را هم در بر بگیرد؛ یعنی اگر لیبرالیسم را پی‌آمد دگرگونی‌هایی بدانیم که از رنسانس تا روشن‌گری را در بر می‌گیرد، فمینیسم می‌تواند پی‌آمد گریزناپذیری باشد که خواهان گسترش ارزش‌های لیبرالیسم به جامعه‌ی زنان بود (کورین<sup>۴</sup> ۱۹۹۹).

<sup>1</sup> Burckhardt, Jacob

<sup>2</sup> Erasmus, Desiderius

<sup>3</sup> Arblaster, Anthony

<sup>4</sup> Corrin, Chris

جان لاک<sup>۱</sup>، به عنوان بنیان‌گذار لیبرالیسم، بر این باور بود که همه‌ی انسان‌ها برابر آفریده‌شده‌اند و از قدرت و حقوقی یکسان برخوردار اند؛ بنا بر این، باید نسبت به هم در وضعی برابر باشند و هیچ‌گونه فرمان‌روایی و فرمان‌بری میان آن‌ها وجود نداشته‌باشد:

آزادی طبیعی بشر عبارت از این است که از هر گونه قدرت مافوق‌زمینی رها باشد و تابع اراده یا اقتدار قانونی بشر دیگری نباشد، بلکه فقط از قانون طبیعت پی‌روی کند.  
(لاک [۱۶۸۹] ۱۹۷۰: ۶۷)

این باور تأثیری انکارناپذیر بر نویسندگان «اعلامیه‌ی استقلال امریکا»<sup>۲</sup> نهاد. در نوشته‌های آغازین «اعلامیه‌ی استقلال»، که کاملاً متأثر از این فضای فکری لاک به نظر می‌رسد، آمده‌است:

ما این حقایق را بدیهی می‌شماریم که همه‌ی انسان‌ها برابر آفریده‌شده‌اند و از سوی پروردگار به آنان حقوقی انکارناشدنی داده‌شده‌است؛ از جمله‌ی این حقوق حق زندگی، آزادی، و جست‌وجوی خوش‌بختی است. (اعلامیه‌ی استقلال ۱۷۷۶)

با این وجود که باورهای لیبرالی، به‌روشنی، دلیلی برای انحصار مفهوم انسان و حقوق او به مردان ارائه نکرده‌بود، نخستین تلاش‌ها برای گسترش معنای واژه‌ی «انسان» به «زنان»، در پایان سده‌ی ۱۸ و در گيرودار استقلال امریکا و انقلاب فرانسه، گوشه‌ی شنوا پیدا نکرد؛ پس با پایایی و گسترش لیبرالیسم طرح دوباره‌ی موضوع گزیرناپذیر بود. بسیاری از اندیشه‌مندان لیبرال هنگام نوشتن کتاب‌ها و اعلامیه‌ها در باره‌ی برابری حقوق، به‌ظاهر، کلمه‌ی «انسان» را هم‌معنای مرد و آن‌هم مرد سفیدپوست دارای امکانات ویژه‌ی مادی می‌گرفتند و به همین دلیل، از خواسته‌های همانند (از سوی زنان، رنگین‌پوستان، و حتا سفیدپوستان لایه‌های پایین اجتماع) تعجب می‌کردند و با آن مخالفت می‌ورزیدند. در واقع، لیبرالیسم نه یک جنبش همگانی آزادی‌خواه و برابری‌خواه، بلکه جنبشی بود که از سوی مردان بورژوا علیه بی‌قانونی حکومت و امتیازهای ویژه‌ی اشراف شکل گرفته‌بود و در فضای تازه‌ی اجتماعی، خواهان برابری کسانی بود که خود را موجوداتی دارای حق زندگی، آزادی، و جست‌وجوی خوش‌بختی می‌دانند، اما حکومت و اشراف آن‌ها را به رسمیت نمی‌شناسند؛ پس با طرح استدلال‌هایی مانند آن‌چه از کتاب لاک و «اعلامیه‌ی استقلال» گفته‌شد، در پی گسترش حقوق اولیه برای طبقه‌ی متوسط (بورژوازی)، که مردانی سفیدپوست و بهره‌مند از آموزش، فعالیت اقتصادی، و امکانات مالی بودند برآمدند.

<sup>۱</sup> Locke, John (1632-1704)

<sup>۲</sup> "The unanimous Declaration of the thirteen united States of America." (1776)



گسترش حقوق به همه‌ی انسان‌ها، تنها از این جهت که انسان اند، در ذهن کم‌تر کسی از لیبرال‌های نخستین بود (آرنسون<sup>۱</sup> ۲۰۰۲). نخستین فیلسوفان لیبرالیسم دولت را پاس‌دار مالکیت، و مالیات را دست‌مزد این پاس‌داری می‌دانستند؛ پس افرادی که نه ملکی داشتند (بی‌نویان و زنان) و نه توان پرداخت حقوق و هزینه‌های دولت (مالیات) نمی‌توانستند شهروند (یا شهروند درجه‌ی یک) به شمار آیند و از شعارهای برابری و آزادی بهره‌مند شوند (بوردو<sup>۲</sup> ۱۳۷۸).

*ابی‌گیل آدمز*<sup>۳</sup>، از فعالان دفاع از حقوق زنان، به همسر خود، دومین رئیس‌جمهور آمریکا، نوشت که اگر زنان در گردآوری قانون اساسی آمریکا نقشی نداشته‌باشند، نمی‌توان انتظار داشت پستی‌بان و پی‌روی آن باشند. *ولستون کرافت*، مهم‌ترین نویسنده‌ی فمینیست سده‌ی ۱۸ نیز به *تالیان*<sup>۴</sup>، از رهبران انقلاب کبیر فرانسه، نوشت که اگر زنان از قانون اساسی تازه بیرون بمانند، فرانسه هم‌چون آن یک کشور استبدادی خواهد بود. شماری از فعالان امور زنان، که به‌شدت تحت تأثیر انقلاب‌های فرانسه و آمریکا بودند، نیز کوشیدند آموزه‌ی لیبرالی حق انسان‌ها برای تعیین سرنوشت خویش را به زنان گسترش دهند (گمبل<sup>۵</sup> ۲۰۰۴)، اما تب‌وتاب‌های استقلال و انقلاب در آمریکا و فرانسه و نیز چیرگی اندیشه‌های سنتی در منحصردن انسان‌ها به مردها، زمینه‌ی پاسخ مثبت به این درخواست‌ها را فراهم نکرد. گسترش حق رأی، و به‌طور کلی، گسترش شعارهای لیبرالی به همگان چیزی نبود که برای فضای فکری آن زمان پذیرفتنی باشد، اما اندیشه‌مندان و پستی‌بانان لیبرالیسم اندک‌اندک دریافتند که با کمک همان استدلال‌هایی که به مبارزه با انحصار حقوق آزادی، کار، مالکیت، مشارکت سیاسی، و مانند آن در میان اشراف برخاستند، می‌توان دیگران، از جمله زنان، رنگین‌پوستان، و بی‌نویان را به مبارزه با انحصار این حقوق در میان مردان سفیدپوست دارای امکانات مالی برانگیخت؛ به همین دلیل، در میانه‌ی سده‌ی ۱۹ و به گونه‌ی هم‌زمان، اوج‌گیری مبارزه‌ی زنان، سیاهان، و کارگران، برای دستیابی به حقوق خود دیده‌می‌شود.

رویاریوی آشکار فمینیسم و لیبرالیسم، بر سر گسترش اصول آن به زنان، با اعلامیه‌ی آغاز شد که ایده‌ی لیبرالیسم و فراگیری آن را به یاد بنیان‌گذاران و پستی‌بانان آن می‌آورد. در میانه‌ی سده‌ی ۱۹، *الیزابت کدی استن‌تون*<sup>۶</sup> و هم‌کاران او «اعلامیه‌ی احساسات»<sup>۷</sup> را

<sup>۱</sup> Arneson, Richard J.

<sup>۲</sup> Burdeau, Georges

<sup>۳</sup> Adams, Abigail (1744–1818), the wife of John Adams (1735–1826), the second President of the United States

<sup>۴</sup> Talleyrand-Périgord, Charles Maurice de, 1<sup>st</sup> Prince de Bénévente (1754–1838)

<sup>۵</sup> Gamble, Sarah

<sup>۶</sup> Stanton, Elizabeth Cady (1815–1902)

<sup>۷</sup> "Declaration of Sentiments" (also known as "Declaration of Rights and Sentiments") (1848)

نوشتند که الهام گرفتن آن از نظریه‌ی حقوق طبیعی لاک و وام‌گیری آن از «اعلامیه‌ی استقلال» کاملاً آشکار بود. نخستین جمله‌های این اعلامیه، از نظر هم‌آهنگی با «اعلامیه‌ی استقلال»، جالب‌توجه است:

ما این حقایق را بدیهی می‌شماریم که همه‌ی مردان و زنان برابر آفریده‌شده‌اند و از سوی پروردگار به آنان حقوقی انکارناشدنی داده‌شده‌است؛ از جمله‌ی این حقوق حق زندگی، آزادی، و جست‌وجوی خوش‌بختی است. (منبع / اینترنتی تاریخ مدرن<sup>۱</sup> ۱۹۹۸)

تنها تفاوت این بند با همانند آن در «اعلامیه‌ی استقلال» تبدیل «تمامی انسان‌ها» به «تمامی مردان و زنان» است و این تأکیدی است بر این که فمینیسم لیبرال چیزی به‌جز ایده‌آل لیبرالی مساوات حقوقی نمی‌خواست و نمی‌دانست چرا لیبرالیسم به اصول خود پای‌بند نیست. مقایسه‌ی میان اصول لیبرالیسم و اصول فمینیسم لیبرال این موضوع را آشکارتر می‌کند.

### پایه‌های فمینیسم لیبرال

خواسته‌های فمینیسم لیبرال همان خواسته‌های لیبرالیسمی است که در انقلاب‌های سده‌های ۱۷ و ۱۸ غرب مطرح شد و آزادی، برابری، خردورزی، آموزش، فرد، و مبارزه با اقتدار دینی و استبداد طبقاتی را در بر می‌گرفت (مک‌لین<sup>۲</sup> ۱۹۹۶).

### آزادی

سامانه‌ی طبقاتی به طبقه‌ی برتر حق می‌داد که بر پایه‌ی آنچه مصلحت نظم، امنیت، منفعت، و اجتماع (یا طبقه‌ی برتر) می‌داند، طبقه‌ی فرودست را، در قالب قوانین و آداب و رسوم، زیر کنترل و فرمان‌بری نگاه دارد و جنبش دفاع از حقوق زنان هم از این قاعده بیرون نبود. *ولستون‌کرافت* ([۱۷۹۲] ۱۹۷۵) استبداد مردانه و فرمان‌بری زنان را وضعیتی خطرناک و کژکارکرد می‌داند:

زن برای آن که مادر خوبی باشد باید از درک و استقلال فکری برخوردار باشد و از بین زنانی که آموختند کاملاً وابسته به همسران‌شان باشند، عده‌ی کمی از این ویژگی برخوردار اند. (ص ۲۴۳)

<sup>۱</sup> Internet Modern History Sourcebook

<sup>۲</sup> McLean, Iain



جان استوارت میل<sup>۱</sup> گرایش زنان به استقلال و آزادی را، در قیاس با پدران و همسران خود، با گرایش شهروندان یک کشور به آزادی از استبداد مقایسه می‌کند؛ پس روشن است که آزادی‌خواهی زنان کاملاً بر پایه‌ی آزادی‌خواهی لیبرالیسم سیاسی الگوسازی شده‌است (میل ۱۳۸۰).

### برابری

فمینیسم در آغاز راه خود هم‌آهنگ با روحیه‌ی عصر روشن‌گری بود و تحت تأثیر فضای چیره‌ی فکری مدرن با مفهوم برابری قرار داشت. پافشاری روی برابری، برخاسته از ماهیت مشترک انسانی است، که باید بدون در نظر گرفتن تفاوت‌های جنسی، بر پایه‌ی رفتارها، ارزش‌ها، حقوق، و شخصیت افراد قرار گیرد:

تقریباً همه‌ی حقوقی که آن‌ها طلب می‌کنند بر مبنای همین مفاهیم و به‌ویژه برابری است. (مشیرزاده ۱۳۸۲: ۶۳)

مارگارت فولر<sup>۲</sup> با پافشاری بر برابری انسانی زنان و مردان، وجود شرایطی را برای دستیابی به «فردیت» انسانی زن لازم می‌داند و می‌نویسد که همه‌ی راه‌ها را، همان‌گونه که به روی مردان باز است، به روی زنان خواهیم‌گشود (فولر [۱۸۴۵] ۱۹۷۱). زن می‌خواهد طبیعی باشد که رشد کند، ذهنی باشد که تمیز دهد، و روحی باشد که آزاد زندگی کند و در شکوفایی توان خود مانعی در سر راه نبیند.

### خردورزی

اعتبار بخشیدن به عقل عام نیز ستون مهم روشن‌گری و لیبرالیسم است. در سده‌ی ۱۹، گسترش آموزش اصلی‌ترین راه کشف حقیقت و پیش‌رفت دانسته‌می‌شد و پستی‌بانان حقوق زنان آموزش زنان را رمز راه‌یابی آنان به گستره‌ی آزادی، استقلال، و پیش‌رفت برمی‌شمردند.

هدف از آموزش زنان این است که آن‌ها را به همسران و مادران بافضیلت تبدیل کرده تا با انجام این وظایف طبیعی، اعضای مفیدی برای جامعه شوند. زنان تحصیل‌کرده، با آزاد شدن از اطاعت مردان، نقش‌های مردان را غصب نمی‌کنند، بلکه آزادانه و فضیلت‌مندانانه در جهت مصلحت کل جامعه، زندگی داخلی خود را دنبال می‌کنند. (ولستون‌کرافت [۱۷۹۲] ۱۹۷۵: ۲۴۳)

<sup>۱</sup> Mill, John Stuart (1806–1873)

<sup>۲</sup> Fuller, Margaret (1810–1850)

تونسن<sup>۱</sup> (۱۳۸۲) از کنفرانس زنان می‌خواهد دو چیز را اعلام کند؛ یکی آن که پیشرفت واقعی زنان نمی‌تواند بدون رشد آزاد همه‌ی توانایی‌های ویژه‌ی آنان صورت گیرد، زیرا که فکر از جنسیت مستقل است و باید در هر دو جنس به گونه‌ی برابر پرورش داده‌شود، و دیگر آن که فراهم کردن نهادهای آموزشی مناسب بر عهده‌ی دولت است.

### فردگرایی

لیبرالیسم متکی به نوگرایی بر اهمیت عنصر فرد در جامعه بسیار پافشاری کرد (تونن<sup>۲</sup> ۱۳۸۰). استن‌تون بر این باور بود که هیچ چیز به اندازه‌ی فردیت و استقلال برای والایی شخصیت انسان مهم نیست:

ما ممکن است نسبت به یکدیگر دوستی، عشق، هم‌نوع‌گرایی، مهربانی، لطف داشته‌باشیم تا بتوانیم زندگی هر روزه‌ی خود را تلطیف کنیم، اما باید بدانیم که در شکست‌ها و پیروزی‌های تجربه‌ی بشری، هر انسانی تنها است و باید بر پای خود بایستد. (اشنیر<sup>۳</sup> ۱۹۷۲: ۱۵۹)

سارا گریمکه<sup>۴</sup>، ادامه‌دهنده‌ی راه فمینیسم لیبرال آغاز سده‌ی ۱۹، با پافشاری بر فردیت می‌گوید:

عقاید موروثی برای من اعتباری ندارد. این‌ها عقاید افرادی است که منافی در آن داشته‌اند. این که نظامی از رفتار، نسل‌به‌نسل، به ما رسیده‌است دلیل کافی برای پذیرفتن آن نیست من هر عقیده و هر شیوه‌ی رفتاری را خودم شخصاً بررسی می‌کنم. من ساخته و پرورده شده‌ام که برای خودم فکر کنم و من همواره از این امتیاز استفاده کرده‌ام. (گریمکه [۱۸۳۸] ۱۹۷۰: ۹۱)

### مبارزه با اقتدار کلیسایی

بسیاری افراد نقد فمینیست‌ها بر مسیحیت را در قالب رادیکالیسم می‌نهند و آن را فراتر از سنت لیبرالی می‌پندارند، اما با توجه به رویارویی روشنی که میان لیبرالیسم و کلیسا وجود داشته‌است، این حرکت فمینیست‌ها را نیز می‌توان در چهارچوب لیبرالیسم، به عنوان گفتار برتر زمانه، به شمار آورد. نقد فمینیستی بر مسیحیت، هم‌چون نقد روشن‌گران لیبرال، بر اندیشه‌ی حقوق طبیعی و قداست آن استوار شد. استن‌تون در کتاب معروف خود، کتاب

<sup>1</sup> Thönnessen, Werner

<sup>2</sup> Touraine, Alain

<sup>3</sup> Schneir, Miriam

<sup>4</sup> Grimké, Sarah Moore (1792–1873)





مقدس زنان<sup>۱</sup>، حقوق طبیعی را معیاری مهم‌تر و الهی‌تر از کتاب مقدس می‌داند و با انکار اعتبار سنت اخلاقی یهودی-مسیحی، بر مبنای نظریه‌ی حقوق طبیعی، می‌گوید:

ما نمی‌توانیم هیچ قانون یا عقیده‌ی را که جنس زن را از حقوق طبیعی خود محروم کند بپذیریم. (استن‌تون [۱۸۹۵] ۲۰۰۲: ۱۲۷)

به این ترتیب، لیبرال‌فمینیست‌ها برای دستیابی به شرایط مساعد برای زنان، اصلاحات درون‌سامانه‌ی را، همراه با نگاه داشتن موجودیت سامانه‌ی لیبرالیستی، پیش‌نهاد می‌کردند در دوران کنونی نیز برخی میان ارزش‌های لیبرالی و رفتار قانونی تفاوت نهاده و گفته‌اند که به‌رغم این ارزش‌ها، با زنان همانند مردان رفتار نمی‌شود؛ پس یا قانون باید این معیارها را در مورد زنان دقیق‌تر به کار بندد یا آن که ارزش‌های لیبرال به گونه‌ی بازنگری شود که جنسیت را به عنوان خاستگاه بی‌عدالتی اجتماعی به رسمیت بشناسد (فردان<sup>۲</sup> ۱۹۶۳). حال این که چرا ارزش‌های همه‌گیر لیبرالیسم نمی‌توانست همه‌ی انسان‌ها، از جمله زنان، را در بر گیرد پرسشی است که برای پاسخ به آن با یکی دیگر از ستون‌های فکری روشن‌گری، یعنی طبیعت زن، روبه‌رو می‌شویم؛ ستونی که می‌توانست مانعی در برابر دستیابی به حقوق زنان باشد و هم‌اینک نیز یکی از مهم‌ترین درگیری‌های فکری جنبش زنان است.

### طبیعت و حق

در عصر روشن‌گری، طبیعی بودن به مرجعی مهم تبدیل شد؛ یعنی دفاع از هر وضعیتی به معنای طبیعی‌خواندن آن و حمله به هر وضعیتی غیرطبیعی شمردن آن بود. گفتمان برتر، با پافشاری بر این که جسم و روان زن با وظایف او کاملاً هم‌آهنگ است، جای‌گاه طبیعی زن را در خانه و کار او را پرداختن به همسر و فرزندان می‌دانست. ژان-ژاک روسو<sup>۳</sup>، که به دلیل باورهای خود در باره‌ی این موضوع مورد اعتراض شدید بسیاری از فمینیست‌ها بوده‌است، در کتاب *امیل*<sup>۴</sup> می‌گوید:

زن فقط به خاطر مرد وجود دارد؛ یعنی فقط به خاطر این خلق شده‌است که پسند او واقع شود و از او متابعت کند. آن‌ها که از مساوات زن و مرد طرفداری می‌کنند درست نمی‌گویند. (روسو ۱۳۸۰: ۳۳۳)

<sup>۱</sup> *The Woman's Bible: A Classic Feminist Perspective*

<sup>۲</sup> Friedan, Betty

<sup>۳</sup> Rousseau, Jean-Jacques (1712-1778)

<sup>۴</sup> *Émile, ou De l'éducation* (1762)

این سخن را، همراه با همه‌ی فمینیست‌ها، می‌توان نادرست انگاشت، اما دلیل این گفته مهم‌تر از اصل آن است:

آن چه مشخصه‌ی زن و مرد است باید محترم بشمارید، زیرا ساخته‌ی طبیعت است. (همان: ۳۳۴)

پذیرش این که طبیعت زن پدیدآورنده‌ی شرایط او به شمار آید برای فمینیست‌ها به هیچ روی پذیرفتنی نبود و باعث شد که فمینیست‌ها، با دست‌آویز قرار دادن طبیعت‌باوری لیبرالیسم روشن‌گری، اعلام کنند هر قانونی که زن را از به دست آوردن موقعیتی در اجتماع، که پی‌آمد انتخاب او است، باز دارد یا در موقعیتی فروتر از مرد قرار دهد «در تعارض با حکم طبیعت است» (روسی<sup>۱</sup>: ۱۹۷۳: ۴۱۴).

نکته‌ی جالب این است که مخالفان و پشتی‌بانان حقوق برابر زنان و مردان، هر دو، برای اثبات سخن خود به حکم طبیعت استناد می‌جستند، و جالب‌تر این که «تعارض با حکم طبیعت» همان سخنی بود که بر پایه‌ی آن، نابرابری میان مردان (بورژوا و اشراف) در انقلاب‌های لیبرالی مورد اعتراض قرار گرفته‌بود و اینک پایه‌ی اعتراض به نابرابری میان مردان و زنان شده‌بود. در واقع، تفاوتی میان دو استدلال ناظر به برابری انسان‌ها و برابری جنس‌ها وجود نداشت، اما لیبرال‌ها یکی را درست و دیگری را نادرست می‌دانستند. گریمکه در سال ۱۸۳۷ نوشت:

خداوند ما را برابر آفرید؛ [....] او ما را کارگزارانی آزاد آفرید؛ [....] او قانون‌گذار ما، پادشاه ما، و داور ما است و تنها در مقابل او است که زن باید منقاد باشد. (مشیرزاده ۱۳۸۲: ۶۳)

وی، با پافشاری بر این که حقوق زن چیزی نیست که نیاز به اثبات داشته‌باشد، می‌گوید:

من قانع شدلم که حقوق زن، مانند حقوق بردگان، تنها باید بررسی شود تا بلافاصله بتوان آن را فهمید و بر آن تأکید کرد. (همان)

با توجه به آنچه گفته‌شد، برای پاسخ به این پرسش که چرا استنادهای الهام‌گرفته از عقاید لیبرالی برای فمینیسم کافی نبود می‌توان گفت که استدلال بدون قدرت کافی توان تشکیل یک گفتار چیره<sup>۲</sup> را ندارد.

<sup>۱</sup> Rossi, Alice

<sup>۲</sup> Discourse



## رابطه طبیعی با عادت و منفعت

گاه به نظر می‌رسد که اندیشه‌مندان و نظریه‌پردازان و کسانی که به سخنان آنان توجه می‌کنند، برای استدلال، به گونه‌ی مستقل، قدرت اقناع انتزاعی در نظر می‌گیرند. در بسیاری از استدلال‌ها، به‌ویژه مواردی که در آن‌ها به طبیعی بودن یا برخلاف طبیعت بودن چیزی استناد می‌شود، قدرت استدلال وابسته به فضای فکری و فرهنگی است که خود وابسته به منافع گروه‌های اجتماعی و پیوندهای قدرت میان آنان است. برای انسان سده‌های میانه هیچ چیز روشن‌تر و طبیعی‌تر از این نبود که طبقه‌های اجتماعی از سلسله مراتب برخوردار باشند و امتیازها، حقوق، وظایف، و در نتیجه، سختی یا رفاهی متفاوت را تجربه کنند. در بسیاری موارد، زبردستان با احساسی از پیوستگی و وابستگی به زبردستان خود در ارزش و اهمیت آنان شریک می‌شدند و به این افتخار می‌کردند. داوری در باره‌ی درستی یا نادرستی طبیعی انگاشتن. چون این رابطه‌ی آسان نیست. دگرگونی شرایط مادی و اقتصادی و نیز دگرگونی شرایط فکری و فرهنگی، در گذار به دوران مدرن، گفتمانی پدید آورد که در آن، برده‌داری و نظم اجتماعی شکل‌گرفته بر پایه‌ی امتیازهای ویژه پذیرفتنی یا طبیعی به نظر نمی‌رسید و موضوع زنان هم از این قاعده بیرون نبود.

طبیعی بودن تعریفی گنگ و قابل‌برداشت به سود خود است و بنا بر این می‌تواند در دو نظریه‌ی متعارض مورد استفاده قرار گیرد. اگر طبیعی را مانند بسیاری از نظریه‌پردازان لیبرال و فیلسوفان روشن‌گری به معنای مورد قبول عقل یا بدیهی به کار ببریم، وضعیت زنان عصر سنت به اندازه‌ی وضعیت امروزی آنان طبیعی بوده‌است. هرچند امروز ما، با توجه به جای‌گاه ویژه‌ی مادی و فکری، اوضاع گذشته را نابخردانه و ستم‌کارانه می‌دانیم، ولی انتظاری دشوار است که بپنداریم در همان عصر هم باید این ستم‌کاری و نابخردی درک می‌شد. هنوز هم در بسیاری از نقاط جهان عصر سنت به پایان نرسیده‌است و از اندیشه‌ی مردمی که در فضای گفتمانی دوران گذشته به سر می‌برند پی‌آمدهایی به بار می‌آید که از دید انسان مدرن نادرستی آن روشن است. *ولستون کرافت* با انکار «زن به عنوان خدمت‌کار مرد»، بیش از یافتن حقیقتی که دیگران نمی‌دیدند، نگرشی متفاوت را پایه‌گذاری کرد. مخاطبان او، بسته به وضعیت فضای اجتماعی و فرهنگی و نیز دانسته‌ها و منافع خود، ممکن بود سخنان وی را بدیهی یا اشتباه انگارند؛ همان گونه که هنگام سخن‌رانی تبلیغاتی میل، به عنوان کاندیدای نمایندگی مجلس عوام، مخاطبان به پشتی‌بانی او از حق رأی زنان خندیدند و نشان دادند که مشارکت سیاسی زنان را چیزی غیرطبیعی، غیرمعمول، و نابخردانه

می‌دانند. این که در آینده استقلال زن طبیعی خواهد بود یا وابستگی او، مسئله‌ی بود که شرایط زندگی، فرهنگی، و گفتمانی، یعنی دانش-قدرت یا فکر-منفعت آن را روشن می‌کرد. استناد به طبیعی، بخردانه، و بدیهی بودن، در ادبیات نو، ابزاری مناسب برای تقویت باورهایی بود که جای‌گزین باورهای گذشته می‌شد (اشتراوس<sup>۱</sup>، ۱۳۶۷). این الگو در دگرگونی نگرش به زنان هم‌مورد استفاده قرار گرفت و پیروزی‌هایی نیز به دست آورد، اما باید دقت کرد طبیعی، بدیهی، و بخردانه بودن نوعی واقعیت عینی کشف‌شدنی نیست، بلکه نوعی دریافت و شاید سازه‌ی ذهنی وابسته به شرایط مادی و منفعتی است و تا با قدرت آمیخته نشود نمی‌تواند زمینه‌ی فرهنگی را از آن خود کند.

فیلسوفان لیبرال و پی‌روان آن‌ها، در «اعلامیه‌ی استقلال»، از برابری همه‌ی homme / men سخن گفته‌بودند، اما هنگامی که با جای‌گزینی «همه‌ی انسان‌ها» به «همه‌ی مردان و زنان» روبه‌رو شدند، عملاً و حتا گاه به گونه‌ی نظری، آن را انکار کردند. فیلسوفان لیبرال و سیاستمداران دنباله‌روی آن‌ها، در آغاز عصر تازه، حتا به برابری حقوقی همه‌ی مردان نیز باور نداشتند و با اعلام برابری حقوقی همه‌ی انسان‌ها، در واقع، در پی شکستن فضای اجتماعی بسته‌ی دوران اشراف بودند؛ دورانی که طبقه‌ی تازه‌ی درحال‌توسعه را زیر فشار امتیازهای ویژه نگاه داشته‌بود. استناد به حق طبیعی و بدیهی-برابری همه، پیوندی تنگاتنگ با منافع بورژوازی داشت؛ مشروط به این که تعبیر «همه» به زنان، بی‌نویان، و بردگان گسترش نیابد. این بدان معنا نیست که بورژوازی یا لیبرالیسم خواستار فریب دادن آگاهانه‌ی دیگران بود، بلکه سخن بر سر این است که استناد آنان به طبیعی و عقلی بودن، ناخواسته و ناگزیر پیوندی تنگاتنگ با فهم، فرهنگ، و منافع‌شان داشت؛ پس هنگامی که با برابری‌خواهی زنان روبه‌رو شدند، بر پایه‌ی درکی که متأثر از روابط قدرت بود، آن را بدیهی و بخردانه ندیدند.

بدین ترتیب، نخستین نظریه‌پردازان و پشتی‌بانان فمینیسم، مانند *ولستون کرافت* و *استن‌تون*، که با ادامه‌ی الگوی لیبرالی «حقوق طبیعی» و «حقایق بدیهی» در پی دفاع از حقوق زنان بودند، در برابر بورژوازی لیبرال دوچار همان مشکلی شدند که بورژوازی لیبرال در برابر اشراف فئودال با آن روبه‌رو بود. برابری زن و مرد چیزی نبود که بتوان آن را حتا به لیبرال‌های میانه‌رو باوراند و تنها شرایط اقتصادی و فرهنگی جامعه بود که می‌توانست برابری زن و مرد و ارزش مستقل زنان را، هم از نظر اندیشه و هم از نظر قدرت، به گونه‌ی نشان‌دهنده‌ی انکار آن، در نگاه بخشی گسترده از جامعه، غیرطبیعی نمایان شود.

<sup>1</sup> Strauss, Leo



## فمینیسم رادیکال

نخستین فمینیست‌های لیبرال، مسئله‌ی طبیعت زنانه را پی‌آمد اشتباه جامعه در جلوگیری از آموزش زنان می‌دیدند و شکاف اصلی را میان جامعه‌ی گذشته و جامعه‌ی کنونی می‌نهادند. پی‌آمد این نوع نگاه مسئولیتی کلی و تا اندازه‌ی گنگ بود، که هیچ گروه، طبقه، و جنسیتی را مورد اتهام مشخص قرار نمی‌داد. *ولستون کرافت* ([۱۷۹۲] ۱۹۷۵) بر این باور بود که وقتی زنان را در قفس خانه زندانی کنیم چاره‌ی ندارند جز این که مانند پرنده‌گان به آرایش خود بپردازند. در واقع، موضوع این اتهام همه‌ی جامعه و همه‌ی فرهنگ بود، ولی اندک‌اندک گفتمان فمینیسم متأثر از لیبرالیسم از این گام گذشت و به جای‌گاهی نزدیک شد که چه‌بسا رادیکال انگاشته‌می‌شد. چون این رادیکالیسمی انگشت اتهام را دقیقاً به سوی مردان می‌گرفت و بر این باور بود که مردان، به عنوان یک طبقه، کم‌وبیش آگاهانه و برای برآورده کردن منافع خود، زنان را به جای‌گاه کنیزی مردان فروکاسته‌اند.

لیبرالیسم افزون بر آن که به مبارزه با استبدادی برخاست که عمری چندهزارساله داشت و رهایی از آن، حتا از نظر باورهای مردم، آسان نبود، خواستار مبارزه با نظم اجتماعی و اقتصادی متکی بر حقوق ویژه‌ی اشراف شد و این کار، در عصر خود، شاید به اندازه‌ی ایده‌ی مارکسی نفی مالکیت خصوصی رادیکال بود؛ پس همان گونه که لیبرال‌های نخستین در نفی استبداد اشراف، به عنوان یک طبقه‌ی چیره، تردید نکردند و این را منافی باورهای لیبرالی خود نیافتند، زنان نیز در نفی طبقه‌ی مردان، به عنوان طبقه‌ی چیره، از لیبرالیسم سربیزی نکردند؛ بدین ترتیب، می‌توان چون این انگاشت که فمینیسم لیبرال، ضرورتاً، فمینیسمی نیست که درخواست‌هایی محدود داشته‌باشد، بلکه گاه وصف لیبرال برای این مکتب به پایه‌های استدلالی آن، که الهام‌گرفته از اندیشه‌های لیبرالی است، بازمی‌گردد و در این معنا، فمینیسم لیبرال می‌تواند گاه رادیکال و خواهان قدرت‌ورزی، با هدف دگرگونی اساسی در نظم اجتماعی باشد.

موارد انتقادی جنبش لیبرال به جامعه‌ی سنتی اشرافی را وجود سامانه‌ی اربابی، نبود امکان مالکیت، نبود امکان مشارکت در امور سیاسی، و نبود آزادی انتخاب تشکیل می‌داد. این موارد دقیقاً همان‌هایی است که در «اعلامیه‌ی استقلال» مورد اعتراض قرار گرفت و حتا شاید بتوان گفت محدودیت‌های موجود برای مردان سامانه‌ی سنتی، کم‌تر از محدودیت‌های زنان سامانه‌ی لیبرالی بود و چه‌بسا جنبش زنان، در مقایسه با جنبش لیبرال، می‌توانست از انگیزه‌هایی رادیکال‌تر برخوردار باشد؛ هرچند که، به سبب امکانات ذهنی و عینی، رفتارهایی آشتی‌جویانه را در پیش گرفت.

فرانسز رایت<sup>۱</sup>، از پیش‌گامان جنبش حقوق زنان، در سال ۱۸۲۹، وضعیت جامعه را به شکلی توصیف می‌کند که همانندی فمینیسم و لیبرالیسم را در برخی ناهای انقلابی‌گری نشان می‌دهد:

سلسله‌مراتب‌ها فرو افتادند؛ فشارهای آهنین، قوانین آهنین، و تمایلات و تعصبات سخت کنار رفتند؛ زندانیان زنجیر گسستند. (رایت [۱۸۳۴] ۱۹۷۲:۳۴)

این سخنان نه تنها یادآور سخن‌رانی‌های پرشور انقلاب‌های لیبرالی سده‌ی ۱۷ و ۱۸ است، بلکه همانندی برخوردارهای نادرست با زنان، با اتکا به برخی استدلال‌ها، را همانند مواردی می‌داند که درخواست آزادی با مقاومت روبه‌رو می‌شود.

استناد به این که خانه‌نشینی زنان به نفع جامعه است استدلال نادرستی است که آریستوکرات‌ها علیه بردگان، و ثروت‌مندان علیه فقرا نیز از آن استفاده کردند. (همان:۳۲)

گریمکه می‌گوید مردان زنان را در شرایطی قرار دادند که جز لذت‌بخشی به مرد توانایی یا کارکردی دیگر نداشته‌باشد. مردان زنان را از امکان آموزش محروم کردند و فرصت بروز توان درک، نقد، و انکار را به آنان ندادند:

مردان هنگامی که این ایده را ساختند که خداوند زن را فروتر از مرد آفرید منظورشان این بود که واقعاً او را پایین نگه دارند و چون این شد که توانایی‌های عالی عقل و هوش ما ضایع شد و قدرت استدلال‌انگیزی ما، تقریباً به طور کلی، معطل و ناپورده باقی ماند. (گریمکه [۱۸۳۸] ۱۹۷۰:۶۱)

از جمله‌های بالا ممکن است چون این برآید که گویندگان آن فمینیست‌های لیبرال نبوده‌اند، زیرا زنان را به صورت یک طبقه‌ی ستم‌دیده، در برابر مردان، قرار می‌دهد و این مسئله، بیش‌تر، از ویژگی‌های فمینیسم رادیکال سده‌ی ۲۰ به شمار می‌آید، که مشکل را نه در موارد قانونی، بلکه در ساختار پدیده‌ی قانون در جامعه‌ی لیبرالی می‌داند (کد<sup>۲</sup> ۲۰۰۲:۳۰۴). لیبرالیسم از اندیشه‌ها و روش‌هایی یاد می‌کند که برای اصلاح یک مسئله به دگرگونی‌های پدیده و بنیادین. همراه با تنش باور ندارد، اما برای رویارویی با یک گفتمان چیره و زدودن ناآگاهی‌های گفتمانی<sup>۳</sup>—یعنی فضاهایی که افراد درون آن بر پایه‌ی تربیت فکری و منافع، از امکان شنیدن، دیدن، و درک برخی چیزها برخوردار نیستند—به فشار، که بخش ناگزیر استدلال است، روی می‌آورد و معنای ناسازنمای لیبرال-فمینیسم رادیکال هم جز این نیست. این جریان با طرح ایده‌های جدایی‌خواهانه و رادیکال، چون آن که در

<sup>۱</sup> Wright, Frances (1795–1852)

<sup>۲</sup> Code, Lorraine

<sup>۳</sup> Discursive



دیدگاه‌ها و نوشته‌های *استل*، *گیلمن*، و دیگران دیده‌می‌شود، به قدرت‌ورزی روی آورد تا استدلال‌های لیبرالی‌اش در مورد آزادی و برابری سخنانی بی‌پشتوانه نباشد و حریف را نگران کند. به نظر می‌رسد ایده‌آل‌های بلندپروازانه و درخواست‌های جدایی‌خواهانه‌ی برخی از فمینیست‌های سده‌ی ۱۹ چشم مدیران و روشن‌فکران جوامع لیبرال را به این حقیقت باز کرد که چون این تندروی‌هایی در حکم نوعی اعلام جنگ است و می‌تواند با گسترش در جامعه و بالا بردن خواسته‌های زنان خطرناک باشد؛ بدین ترتیب، این وضعیت می‌توانست در جدی گرفته شدن بیش‌تر خواسته‌های قانونی مؤثر افتد.

### نتیجه

فمینیسم لیبرال/فمینیسم رادیکال، به عنوان یک جفت متضاد، دست‌کم تا جایی که به سده‌ی ۱۹ بازمی‌گردد، قابل بازنگری است. واژه‌ی لیبرال در این جا، بیش‌تر، به وضعی گفته‌می‌شود که اهداف حداقلی و اصلاحی را با روش‌های میانه و از راه‌های قانونی دنبال می‌کند؛ در حالی که لیبرالیسم در عصر پیدایش خود جنبشی انقلابی به شمار می‌آمد و، هم در اهداف و هم در ابزار، از گستره‌ی قابل‌توجه برخوردار بود. دلیل پیروز نشدن لیبرال‌ها، در گام‌های نخست، این بود که با استدلال‌های منطقی و روش‌های آرام نتوانستند شاهان، اشراف، و کشیشان را نسبت به حقوق خود متقاعد کنند، اما سرانجام فشار عملی، جنگ، انقلاب، و تبدیل گفتمان متکی به حقوق ویژه به گفتمان برابری لیبرالیسم را بر سامانه‌ی سنتی پیروز کرد؛ پس، خواست کوتاه آمدن لیبرال‌ها در برابر دادخواهی مستدل لیبرالی فمینیست‌ها نیز واقع‌بینانه نبود، چون آنان در قالب گفتمان لیبرالیسم اولیه، برای شکستن انحصار و برقراری انحصاری دیگر، اندکی کم‌تر سود جست‌ه‌بودند.

از دید لیبرالیسم، انحصار و امتیاز ویژه‌ی طبقه‌ی اشراف مشکل اصلی بود، اما گفتمان لیبرالی (آمیزه‌ی از استدلال و منفعت متکی به زور) نیازمند این بود که با برداشتن مرزهای امتیاز ویژه، برابری به بخشی از جامعه (مردان سفید ثروتمند) گسترش یابد. همان گونه که در سامانه‌ی فئودالی، جامعه یا انسان به معنای اشراف بود، و نه همه‌ی انسان‌ها، در دیدگاه لیبرالی نیز همه عبارت بود از مردان سفید ثروتمند، و نه همه‌ی انسان‌ها؛ پس چندان غیرطبیعی نبود که لیبرال‌ها از پذیرش استدلال‌های مورد‌استناد خود از سوی زنان سر باز زنند. استدلال‌های متکی به فلسفه‌ی لیبرالی باید در کنار قدرت به یک گفتمان چیره تبدیل می‌شد تا بتواند برای فمینیسم کارساز باشد و همین می‌توانست فمینیسم را، در عین

لیبرال بودن، به مرزهای نوعی رادیکالیسم نزدیک کند و موجب شود تناقضی در جدی بودن خواسته‌ها و جدی بودن ایستادگی بر سر این خواسته‌ها نبیند. روشن است که فمینیسم لیبرال نمی‌تواند در پی انقلاب باشد و فشار خود را از این راه وارد کند، پس چاره را در فعالیت اجتماعی و گسترش باورهای خود می‌بیند، اما به نظر می‌رسد که خطر نوعی رادیکالیسم را نیز، به عنوان چاشنی فشار، با استدلال‌های لیبرالی خود همراه کرده‌باشد.

## منابع

- آربلاستر، آنتونی. ۱۳۷۷. *لیبرالیسم غرب: ظهور و سقوط*. برگردان عباس مخبر. تهران: نشر مرکز.
- اراسموس، دسیدریوس. ۱۳۸۲. *در ستایش دیوانگی*. برگردان حسن صفاری. تهران: نشر مرکز.
- اشتراوس، لئو. ۱۳۶۷. *تاریخ و حقوق طبیعی*. برگردان باقر پرهام. تهران: آگه.
- بوردو، ژرژ. ۱۳۷۸. *لیبرالیسم*. برگردان عبدالوهاب احمدی. تهران: نشر نی.
- بورک‌هارت، یاکوب. ۱۳۷۶. *فرهنگ رنسانس در ایتالیا*. برگردان م. حسن لطفی. تهران: طرح نو.
- تورن، الن. ۱۳۸۰. *نقد مدرنیته*. برگردان مرتضی مردیها. تهران: گام نو.
- تونسن، ورنر. ۱۳۸۲. *زن در جست‌وجوی رهایی*. برگردان شهلا لاهیجی و فریده عصارپور. تهران: روشن‌گران و مطالعات زنان.
- روسو، ژان ژاک. ۱۳۸۰. *امیل*. برگردان غلام‌حسین زیرک‌زاده. تهران: نشر ناهید.
- مشیرزاده، حمیرا. ۱۳۸۲. *تاریخ دو قرن فمینیسم: از نظریه تا جنبش اجتماعی*. تهران: شیرازه.
- میل، جان استوارت. ۱۳۸۰. *انقیاد زنان*. برگردان علاء‌الدین طباطبائی. تهران: هرمس.
- Arneson, Richard J. 2002. "Equality." Pp. 85–105 in *The Blackwell Guide to Social and Political Philosophy*, edited by Robert L. Simon. Malden, MA, USA: Blackwell.
- Code, Lorraine. 2000. *Encyclopedia of Feminist Theories*. London, UK: Routledge.
- Corrin, Chris. 1999. *Feminist Perspectives on Politics*. London, UK: Longman.
- Friedan, Betty. 1963. *The Feminism Mystique*. New York, NY, USA: Norton.
- Fuller, Margaret. [1845] 1971. *Women in the Nineteenth Century*. Reprint, New York, NY, USA: Norton.
- Gamble, Sarah, ed. 2004. *The Routledge Companion to Feminism and Postfeminism*. London, UK: Routledge.
- Grimké, Sarah Moore. [1838] 1970. *Letters on the Equality of Sexes and the Condition of Woman*. New York, NY, USA: Burt Franklin.





- Internet Modern History Sourcebook*. 1998. "The Declaration of Sentiments, Seneca Falls Conference, 1848." *Internet Modern History Sourcebook*. Web page, November. Retrieved 15 January 2010 (<http://www.fordham.edu/halsall/mod/senecafalls.html>).
- Locke, John. [1689] 1970. *Two Treatises of Government*. Cambridge, UK: Cambridge University Press.
- McLean, Iain, ed. 1996. *The Concise Oxford Dictionary of Politics*. Oxford, UK: Oxford University Press.
- Rossi, Alice, ed. 1973. *The Feminist Papers: From Adams to de Beauvoir*. New York, NY, USA: Bantam.
- Schneir, Miriam. 1972. *Feminism: The Essential Historical Writings*. New York, NY, USA: Vintage.
- Stanton, Elizabeth Cady. [1895] 2002. *The Woman's Bible: A Classic Feminist Perspective*. Mineola, NY, USA: Dover Publications.
- "The Declaration of Independence." 1776. "In Congress, July 4, 1776: The unanimous Declaration of the thirteen united States of America." Retrieved 20 January 2010 (<http://www.ushistory.org/declaration/document/>).
- Wollstonecraft, Mary. [1792] 1975. *A Vindication of Rights of Woman: With Strictures on Political and Moral Subjects*. Baltimore, MD, USA: Penguin.
- Wright, Frances. [1834] 1972. *Course of Popular Lectures*. New York, NY, USA: Arno.

## نویسنده

دکتر محبوبه پاکنیا

استادیار پژوهش‌دهی زنان، دانشگاه الزهراء  
 paknia\_mb@yahoo.fr

دانش‌آموخته‌ی دکترای علوم سیاسی، دانشگاه تولوز<sup>۱</sup>، فرانسه.  
 پژوهش‌های وی در حوزه‌ی اندیشه‌ی سیاسی، مطالعات زنان، و نقد ادبی زن‌محور است و چندین مقاله‌ی پژوهشی در این زمینه‌ها نگاشته‌است. از وی کتاب‌های *سیطره‌ی جسم و رودابه و سودابه: سیمای سیاسی و اخلاقی زن در شاهنامه* چاپ شده‌است.

<sup>1</sup> Université de Toulouse, Toulouse, France